

چیزهایی که در رؤیا هستند کجا می روند؟^۱

(گزیده‌ای از اشعار پابلو نرودا)

اگر بمیرم و ندانم چه وقتی است

ساعت را از که بپرسم؟

چرا درختان نهان می‌کنند

شکوه ریشه‌های شان را؟

چند کلیسا در بهشت است؟

خاکستر کهنه چه می‌گوید

وقتی از کنار آتش رد می‌شود؟

چرا ابرها هر چه شادتر می‌شوند

بیشتر می‌گریند؟

در سایه‌سار کسوف

مادگی‌های گل خورشید برای که می‌سوزد؟

بر سر پرستوهایی که مدرسه شان دیر شده

چه می‌آید؟

^۱ برگرفته از کتاب «راستی چرا؟...»، پابلو نرودا، ترجمه احمد پوری، نشر چشمه.

درست است که نامه‌های شفاف را

در آسمان پخش می‌کنند؟

□ آیا خورشید همان خورشید دیروز است

یا این آتش با آن آتش فرق دارد؟

□ پاییز با این همه پول زرد

در پی خرید چیست؟

□ پرتقال‌ها بر درخت

آفتاب را چگونه تقسیم می‌کنند؟

□ درست است که کرکسی سیاه

شب‌ها بر فراز کشورم بال می‌زند؟

□ دوچرخه‌ی متروک

آزادی‌اش را چگونه به دست آورد؟

□ این درست است که در لانه‌ی مورچگان

رؤیا دیدن نیز یک وظیفه است؟

می دانی زمین در پاییز

به چه خلسه می کند؟

(چرا به اولین برگ طلایی رنگ

مدال ندهیم؟)

می دانی کدام دشوارتر است

پاشیدن بذر یا درو کردن محصول؟

کسی تا حال در مزرعه ی ذرت

طلاها را شمرده است؟

در ژرفنای دریاچه ی متروک

چه کسی آواز سر داده است؟

هندوانه به چه می خندد

وقتی خنجر به گلویش می نهند؟

می توانم از کتابم پرسیم

آیا واقعا من نوشته امش؟

عشق، عشق، عشق، عشق آن زن، عشق آن مرد

اگر رفته اند، کجا رفته اند؟

دیروز، دیروز از چشمانم پرسیدم

کی دوباره همدیگر را خواهیم دید؟

□ مهمه‌ی آسمان چه رایحه‌ای دارد
وقتی آبی آب‌ها به نغمه درمی‌آیند؟

□ چند هفته در یک روز است
و چند سال در یک ماه؟

□ تنها برای انتظار برف است که
باغ خود را برهنه می‌کرد؟

□ آیا قطارهایی که راه را گم کرده‌اند
از خجالت آب شدند؟

□ ناقوسی که در رؤیایت به نوا درآمد
در کجا می‌توانی پیدا کنی؟

□ میان آفتاب و پرتقال
چند متر فاصله است؟

□ چه کسی بیدار می‌کند
خورشیدی را که در بستر آتش خود به خواب رفته؟

□ از چه کسی بپرسم
برای ایجاد چه اتفاقی به این دنیا آمده‌ام؟

چرا ناخواسته در حرکتیم؟

چرا نمیتوانم آرام بنشینم؟

چرا بدون چرخ می‌چرخم

و بی بال و پر پرواز می‌کنم؟

□ آیا سرانجام خود را در جایی یافتم

که دیگران گمم کرده بودند؟

□ با آن همه فضیلت که از خاطر بردم

می‌توانم لباسی نو بدوزم؟

□ زندگی ما تونلی نیست

میان دو روشنایی مبهم؟

یا روشنایی

میان دو مثلث تاریک؟

یا زندگی آن ماهی

در راه پرنده شدن؟

آیا مرگ از نبودن ساخته شده

یا ماده ای خطرناک در درونش است؟

□ سرانجام مرگ

آشپزخانه بی‌انتهایی نخواهد بود؟

استخوان های پوسیده‌ات چه خواهند کرد

بار دیگر در جستجوی شکل تو خواهند بود؟

آیا فروپاشی‌ات

با صدا و روشنایی دیگر در هم خواهد آمیخت؟

□ آیا چکسلواکی‌ها یا لاک‌پشت‌ها

از خاکستر تو سر خواهند زد؟

آیا دهان تو با لب‌های دیگری

بر می‌خک‌ها بوسه خواهد زد؟

می‌دانی مرگ از کجا سر می‌رسد

از بالا یا از پایین؟

از میکروب یا از دیوار

از جنگ یا زمستان؟

□ باور نداری مرگ

درون خورشید گیلان لانه کرده است؟

آیا بوسه‌ی بهاری

نمی‌تواند تو را بکشد؟

باور نداری که اندوه پیشاپیش تو

بیرق سرنوشت تو را بر دوش دارد؟

□ در خنده‌ی دریا هم

خطر را حس نمی‌کنی؟

در ابریشم خونین شقایق

تهدیدی نمی‌بینی؟

نمی‌بینی که درخت سیب شکوفه می‌دهد

تا در سیب بمیرند؟

گریه سر نمی‌دهی

در میانه‌ی خندیدن یا بطری های فراموشی؟

❑ برای برگ‌های این بهار

چه چیز تازه‌ای وجود دارد؟

❑ آیا در زمستان

برگ‌ها در کنار ریشه‌ها پنهان می‌شوند؟

❑ درخت از زمین چه آموخت

تا بتواند با آسمان سخن بگوید؟

❑ آیا آن که همیشه در انتظار است بیشتر عذاب می‌کشد

یا آن که هرگز در انتظار کسی نبوده است؟

❑ زنی که در رؤیا با تو نرد عشق باخت

که بود؟

چیزهایی که در رؤیا هستند کجا می‌روند؟

آیا وارد رؤیای دیگران می‌شوند؟

و پدری که در خواب هایت زنده هست

پس از بیداری ات دیگر بار می‌میرد؟

آیا درختان در خواب‌هایمان شکوفه می‌دهند

و به بار می‌نشینند؟

❑ آیا آن‌جا که مکان به پایان می‌رسد

مرگ و بی‌نهایت نام دارد؟

□ نام ماه میان

اسفند و فروردین چیست؟

آیا شده بهار فریبت دهد

با بوسه‌هایی که شکوفه ندادند؟

□ انفجارهای زرد را می‌شنوی

در میانه‌ی پاییز؟

با چه دلیل - و چه بی حساب -

باران شادی‌اش را می‌گیرید؟

□ زمانی که دیگر بار دریا را می‌بینم

او نیز مرا قبلاً دیده است یا نه؟

چرا امواج همان پرسش را می‌کنند

که من از آن‌ها دارم؟

و چرا چنین دیوانه‌سر

خود را به صخره‌ها می‌کوبند

خسته نمی‌شوند از گفتن درد خویش

با ماسه‌ها؟

□ چه کسی می‌تواند دریا را متقاعد کند

که معقول و سر به راه باشد؟

□ از آن سوی دریا آمدم

کجا بروم اینک که راه را بر من بسته است؟

چرا به دام دریا افتادم

و راه را پایان بردم؟

□ آیا اقیانوس بادها هم

جزیره و درخت دارند؟

□ چه کسی بلعید کوسه‌ی پوشیده از کورک را

در برابر چشمانم؟

تقصیر که بود؟

باد زوزه‌کش یا ماهیان خون‌آلود؟

□ آیا دریا را برای زمانی اندک

به زمین امانت نداده‌اند؟

آیا نباید آن را با موج‌هایش

به ماه پس دهیم؟

□ باید این سپیده‌دم

میان دریای برهنه و آسمان یکی را انتخاب کنم؟

□ زمانی که در بستر بیماری بودم

چه کسی به جای من زندگی کرد؟

و آن‌جا که فراموشم نکردند

چه بیرقی برافراشته شد؟

□ آیا شعر پراندوه من

با چشمان من به دنیا می‌نگرد؟

آیا عطر و دردم هنوز با من خواهد بود

زمانی که، ویران، در خوابی به دوام فرو می‌روم؟

□ از پشت کدام پنجره بود

که خاک سپاری زمان را تماشا کردم؟

یا آن چه که از دور می‌بینم

آن است که هنوز نزیسته‌امش؟

□ گردباد وقتی ایستاده است

چه نام دارد؟

□ آیا افکار عاشقانه

درون آتشفشان‌های خاموش می‌ریزند؟

رودخانه‌هایی که هرگز به دریا نمی‌رسند

با کدام ستاره‌ها گفت‌وگو می‌کنند؟

□ رودخانه‌ها اگر شیرین‌اند

دریا نمکش را از کجا می‌آورد؟

فصل‌ها چگونه می‌فهمند

باید پیراهن عوض کنند؟

چرا در زمستان چنین آهسته

و بعد چنین با عجله؟

ریشه‌ها از کجا می‌دانند
باید به سوی روشنایی بالا روند؟

و سلام کنند به هوا
با آن همه گل و روشنایی

آیا بهار همیشه یکسان
زنده می‌شود؟

□ چه کسی در دنیا بیشتر کار می‌کند

انسان یا دانه‌ی گندم؟

زمین کدام را بیشتر دوست دارد

صنوبر را یا شقایق را؟

□ چرا پاییز آن قدر میان درختان پا سست می‌کند

تا برگ‌ها بریزند؟

این واقعیت دارد که پاییز

در انتظار حادثه‌ای است؟

شاید لرزش یک برگ

و یا جنبش کائنات؟

آیا در زیر زمین مغناطیسی است

مهربان با پاییز؟

وعده‌ی ملاقات گل سرخ محکوم در زیر زمین

چه روزی است؟